

روابط واژگانی

دکتر سید بهنام علوی مقدم

نگاهی به ارتباط واژگان در کتاب‌های درسی دوره‌ی ابتدایی

اشاره

تبیین و تشریح برنامه‌های درسی دوره‌ی ابتدایی برای آموزگاران و طرح پیش‌نیازهای علمی-آموزشی این برنامه‌ها، یکی از هدف‌های اصلی انتشار مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی است. مقاله‌ای که در پی می‌آید، توسط کارشناس گروه زبان و ادبیات دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی نوشته شده است. این مقاله به تشریح مفهوم روابط واژگانی و بیان انواع آن‌ها می‌پردازد. مؤلف معتقد است، واژه‌های زبان به‌منزله‌ی اعضای جامعه‌ی زبانی، مانند اعضای جامعه‌ی انسانی، با یکدیگر روابطی دارند. در این مقاله، برخی از این روابط را که در کتاب‌های درسی دوره‌ی ابتدایی آمده‌اند مرور می‌کنیم.

شبکه‌ی معنایی

نیز می‌گویند.

به مجموعه‌ای از کلمات گفته می‌شود که درباره‌ی یک موضوع هستند و در زمینه‌ای خاص به هم مرتبط‌اند.

نمونه:

- گور (گور خر) / گور (در معنای قبر)
- بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر/ دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

- شیر (جنگل) / شیر (نوشیدنی)
- شور (مقابل شیرین) / شور (هیجان)

نمونه از پایه‌ی دوم:

- (الف) هر وقت **سیب** باشیم، نباید چیزی بخوریم.
- (ب) **سیب** و پیاز غذا را خوش مزه می‌کنند.
- (الف) در خانه **باز** است.
- (ب) **باز** پرندهای شکاری است.
- (الف) غذا امروز **شور** بود.
- (ب) مردم با **شور** و شادی دور پرچم حلقه زده بودند.
- (الف) **شیر** از حیوانات وحشی است.
- (ب) **شیر** آب را باید محکم ببندیم تا آب هدر نرود.

کلمات هم‌نویسه

کلماتی که املا‌ی یکسانی دارند، ولی از لحاظ تلفظی و معنایی با هم هیچ ارتباطی ندارند.

نمونه:

- کَرَم / کَرَم / کَرَم
- عَالَم / عَالَم
- شُکْر / شُکْر

- زمستان، سرما، برف، آدم برفی، بخاری، یخ‌بندان و سرسره‌بازی.
- مدرسه، درس، علم، مدیر، کلاس، گچ، ریاضی، ورزش، فارسی، معاون مدرسه، قبولی، تجدیدی و دفتر حضور و غیاب.
- فداکاری، شجاعت، از خود گذشتن و جان‌بازی.

- دهقان، مزرعه، آب، کشت و بذر.
- توجه داریم که:
- وقتی می‌گوییم قطار، به یاد واگن، ایستگاه و لوکوموتیو می‌افتیم.
- وقتی می‌گوییم هواپیما، به یاد فرودگاه، خلبان، باند و پرواز می‌افتیم.

نمونه‌ای از پایه‌ی دوم:

- چه چیزهایی می‌توانی بخوانی؟ روزنامه، نامه و ...
- چه کتاب‌هایی می‌توانی بخوانی؟ داستان، شعر و ...
- بدن، شکم، گردن، ... انگشت و ناخن
- باران، شکوفه، فصل بهار، ابر، چمنزار، سبزه، نوز و عمو نوروز.
- نقاشی، قلم‌مو، رنگ
- عکاس، دوربین، فیلم

کلمات هم‌آوا و هم‌نویسه

به کلماتی گفته می‌شود که هم از لحاظ آوایی و هم از نظر نوشتاری یکسان باشند. در ادبیات، به این نوع رابطه، «جناس تام»



نمونه از پایه‌ی دوم:

- گیاه‌خوار، گوشت‌خوار، علف‌خوار.
- خوش‌حال، خوش‌رفتار، خوش‌بخت.
- سردرد، دردسر سرباز، سنگ‌دان، سنگین، سنگ‌ریزه.

کلمات چندمعنایی

برخی کلمات معنای واحد ندارند، بلکه بسته به جمله‌ای که در آن قرار دارند، معانی متفاوتی به خود می‌گیرند.

نمونه:

- (الف) او کودکی را روی صندلی نشاند.
- (ب) او نهالی را نشاند.

نمونه از پایه‌ی چهارم:

- (الف) علی توپ را گرفت.
- (ب) دلم گرفت.
- (ج) لوله‌ی آب گرفت.
- (د) خورشید گرفت.
- (الف) او با دوستش به رقابت پرداخت.
- (ب) حسن بدهی خود را به فروشنده پرداخت.
- (الف) فرصت از دست رفت.
- (ب) مادرها دست روی دست گذاشته بودند.
- (ج) از دست مأموران سازمان آب کاری برنمی‌آمد.
- (الف) گوش‌های همسایه‌اش سنگین است؛ یعنی همسایه‌اش خوب نمی‌شنود.

- (ب) پلک‌های او سنگین شد؛ یعنی خوابش گرفت.
- (ج) سایه‌اش خیلی سنگین شد؛ یعنی کم‌توجه و بی‌محبت شد.
- (د) با دنده‌ی سنگین حرکت کنید (هنگام رانندگی و در سراسیمگی‌ها می‌گوییم).

● (ه) سبک سنگین کردن؛ یعنی سنجیدن و...

نمونه از پایه‌ی سوم:

این گونه افعال در عین داشتن ظاهر و شکل یکسان، چند معنی دارند:

نمونه‌های دیگر:

- (الف) هر چه اصرار کردم دم برنیامورد.
- (ب) هر کشمشی دم دارد.
- (الف) ابوعلی سینا عالم (دانشمند) بود.
- (ب) عالم (دنیا) برای مؤمن صغیر است.

نمونه‌ی پایه‌ی دوم:

- ما خدا را شکر می‌کنیم.
- در چای شکر می‌ریزیم.

کلمات هم‌خانواده

کلمات هم‌خانواده، کلمات دخیل از عربی به فارسی هستند که ریشه‌ی فعلی مشترک دارند.

نمونه:

- عاشق، معشوق، عشق، عشاق و... (ریشه‌ی فعلی: ع - ش - ق).
- کتاب، مکتوب، کتیبه، کاتب، مکتب و... (ریشه‌ی فعلی: ک - ت - ب).

در زبان فارسی، با توجه به خصوصیات این زبان، هم‌خانواده وجود ندارد، ولی می‌توان به تسامح، کلماتی را که یک ریشه‌ی فعلی دارند و یا به عبارتی از بن عبارتی یا ماضی یا مضارع مشترک تشکیل شده‌اند، هم‌خانواده برشمرد.

نمونه:

- تابیدن، تابناک، تابش، تابان، مهتاب، تابیده، شب‌تاب.
 - رفتن، رفتار، رفتنی، آمد و رفت، روش، رفت، رونده، برو، روان و...
 - گوپا، گوینده، گفتن، گفت و...
- بعضی کلمات فقط جزء مشترک دارند، ولی هم‌خانواده محسوب نمی‌شوند.

نمونه:

- دل‌انگیز، دلگیر، دل‌نواز، دل‌درد و...
- کتاب‌فروش، کتاب‌دار، کتاب‌خانه و...

- با آگاهی و علم می‌توان به پیروزی دست یافت.
- تلاش بی‌پرده و بی‌ثمر در اثر ناآگاهی و برنامه‌ریزی نادرست است.

● پیروزی و موفقیت در گرو تلاش مداوم است.

نمونه از پایه‌ی دوم:

- دوست عزیز و گرمی یار و رفیق
- مهربان و با محبت
- او تند می‌رود. او سریع می‌رود.
- ماشین آهسته می‌رود. ماشین آرام می‌رود.
- او از بچه‌ها مراقبت می‌کند. او از بچه‌ها مواظبت می‌کند.

نمونه از پایه‌ی سوم:

- کوه‌های مرتفع / کوه‌های بلند
- دشت خرم / دشت‌های سرسبز
- دریاها وسیع / دریاها گسترده

نمونه از پایه‌ی چهارم:

- آرش با همی توان کمان را کشید. آرش با تمام قدرت کمان را کشید.

- از آن درخت گردو، تناور تر در جهان نبود. از آن درخت گردو، قوی تر در دنیا نبود.

قوی تر در دنیا نبود.

- آغاز، ابتدا، شروع
- رؤیت، دیدن، مشاهده
- مدام، همیشگی
- سعی، تلاش، کوشش
- مهیا، آماده

نمونه از پایه‌ی پنجم:

- در برابر مشکلات باید ایستادگی و پایداری کنیم.
- ترس ناپسند و نکوهیده است.
- او کارها را با مهارت و زبردستی انجام می‌دهد.
- ریشه‌ی اصلی ترس‌های نادرست در جهل و نادانی است.

نمونه از پایه‌ی پنجم:

عربی	فارسی
مختصر	کوتاه
مشکل	دشوار

کلمات متضاد

- دو یا چند کلمه که معنی ضد هم دارند:
- سیاه # سفید
- مرد # زن

● او خیلی افسوس خورد. او غذا خورد.

● توپ به تور دروازه خورد. شیر فریب خرگوش را خورد.

معانی فعل خورد در هر جمله متفاوت است، گرچه از نظر ظاهری یکسان به نظر می‌رسد.

کلمات چند تلفظی

بعضی از کلمات در فارسی رایج و معیار (رسمی) کشور به دو شکل تلفظ می‌شوند:

نمونه:

- آسمان ← آ + س + مان / آس + مان
- استوار ← آس + ت + وار / است + وار
- یادگار ← یاد + گار / یاد + گار
- مهربان ← مه + ر + بان / مهر + بان
- مستمند ← مُست + ت + مند / مست + مند

کلمات هم‌آوا

کلماتی هستند که فقط تلفظ یکسانی دارند، ولی از لحاظ املایی با هم متفاوت‌اند.

نمونه:

- خویش / خیش
- خواست / خاست
- خوار / خار

نمونه از پایه‌ی پنجم:

● او از جا برخاست. دلش می‌خواست به مسافرت برود.

● هر چیز که خوار آید، یک روز به کار آید.

● خرما نتوان کشت از این خار که کاشتیم.

نمونه از پایه‌ی چهارم:

- ارض: زمین؛ عرض: گفتن
- اثاث: وسایل خانه؛ اساس: پایه
- حیات: زندگی؛ حیاط: محوطه.

کلمات مترادف

به دو یا چند کلمه گفته می‌شود که تقریباً معنای یکسانی دارند و اگر در جمله‌ها به جای هم به کار روند، جمله‌ها تقریباً هم معنی‌اند.

نمونه:

- من تلاش می‌کنم. من کوشش می‌کنم. من تقلا می‌کنم.
- ایران سرزمین پهناوری است. ایران سرزمین وسیعی است. ایران سرزمین گسترده‌ای است.

یک درخواست یک اتفاق یک روز خوب

عصمت ابراهیمی کوهبنانی

آموزگار دبستان، کوهبنان کرمان

یک روز وقتی داشتم درس پوشش بدن جانوران را تدریس می‌کردم، به پوشش سخت و محکم لاک‌پشت و حلزون اشاره کردم. یکی از دانش‌آموزان ملتسانه گفت: «خانم معلم! لاک‌پشت را فراوان دیده‌ایم، کاش حلزون را هم می‌دیدیم.» درخواست این دانش‌آموزان وادارم کرد در به‌در دنبال حلزون بگردم. روز بعد، وقتی داشتم از میوه‌فروشی خرید می‌کردم، برحسب اتفاق، داخل سبد نارنگی یک حلزون بزرگ دیدم. فکر می‌کنم اگر دانش‌آموزم آن‌طور با التماس از من درخواست نمی‌کرد، این قدر دقیق نمی‌شدم تا حلزونی را در سبد میوه پیدا کنم. حیوان را برداشتم و بعد آن را همراه خودم به مدرسه بردم.

حلزون را روی یک ورق کاغذ گذاشتم و پشت پنجره مقابل نور آفتاب قرار دادم. حلزون بعد از گرم شدن، از صدف خود بیرون آمد و شروع به خزیدن کرد. بچه‌ها یکی یکی از نزدیک حلزون را دیدند. به تمام معنا، یک روز خوب را در مدرسه آغاز کرده بودیم. آن‌ها از شدت خوش‌حالی دست می‌زدند و بالا و پایین می‌پریدند. به پیشنهاد یکی از بچه‌ها، قرار شد حلزون را به کلاس‌های دیگر هم ببریم و به همه‌ی دانش‌آموزان نشان دهیم. آن روز خیلی خوش‌حال بودم، زیرا یک درخواست ساده و یک اتفاق، یک روز خوب را در مدرسه رقم زده بود.

در پایان آن روز، وقتی یکی از دانش‌آموزان پرسید: خانم، حلزوتان را از کجا خریده‌اید؟ و مصرانه از من نشانی محل فروش حلزون را می‌خواست، حیوان را به او دادم و گفتم: «اگر قدری نگاه‌هایمان را تیز کنیم، همه‌ی آن‌چه را که در کلاس‌های درس درباره‌اش سخن می‌گوییم و یا هنگام درس خواندن به آن‌ها نیاز داریم، به راحتی دور و برمان مشاهده خواهیم کرد.»



- زیبا # زشت
- قوی # ضعیف
- بلند # کوتاه

اگر این‌گونه کلمات را جای هم به کار ببریم، معنی جمله عوض خواهد شد.

نمونه:

- من یک اسب سفید دارم. من یک اسب سیاه دارم.
- او دانش‌آموز زرنگی است. او دانش‌آموز ضعیفی است.
- حسین شب کار می‌کند. حسین روز کار می‌کند.
- مریم یک زن است. او مرد است.

موارد دیگر

ابن

کلمه‌ای است عربی که نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی پدر - پسر است.

نمونه:

- محمدبن عبدالله / محمد پسر عبدالله
 - علی بن ابی‌طالب / علی پسر ابی‌طالب
- نمونه از پایه‌ی پنجم:**
- محمد بن زکریای رازی / محمد پسر زکریای رازی
 - حسین بن علی / حسین پسر علی
 - جابر بن حیان / جابر پسر حیان

اسم فاعل عربی

اسمی که بر وزن «فاعل» می‌آید و بیانگر انجام‌دهنده‌ی کار است.

نمونه:

- شاعر، قاتل، قاری، کاشف، قاسم و طالب.
 - طالب یعنی کسی که طلب می‌کند.
 - قاسم یعنی کسی که قسمت می‌کند.
 - قاری یعنی کسی که قرائت می‌کند.
 - کاشف یعنی کسی که کشف می‌کند.
- نمونه از پایه‌ی چهارم:**
- شاعر یعنی کسی که شعر می‌گوید.
 - غافل یعنی کسی که بی‌خبر است.
 - ناظم یعنی کسی که نظم می‌دهد.
 - عاقل یعنی کسی که دارای عقل است.